

آزادی و آزادی‌خواهی در شعر ژاله قائم‌مقامی

زیبا اسماعیلی^۱

شیوا معینی^۲

چکیده

آزادی و آزادی‌خواهی، مؤلفه‌ای مهم در ظهور بسیاری از مکاتب ادبی در ادبیات معاصر جهان است و دارای نقش مؤثر در تداوم و تکامل اهداف آن مکاتب بوده است. تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در دوران معاصر و انطباق آن با مؤلفهٔ آزادی نخست نهضت مشروطه را تداعی می‌کند. جامعهٔ ادبی ایران تحت تأثیر این نهضت اجتماعی قرار می‌گیرد. ژاله قائم‌مقامی یکی از شاعران پیشرو و مؤثر در تحولات ادبی معاصر است که بازیابی درون‌مایهٔ آزادی و آزادی‌خواهی در اشعار او هدف پژوهش حاضر است. جامعهٔ آماری پژوهش کلیات اشعار ژاله قائم‌مقامی است. طرح پژوهش از نوع گفتمان‌کاوی کیفی و روش انجام تحقیق توصیفی تحلیلی است. جهت دستیابی به داده‌های پژوهش، مؤلفه‌های آزادی و آزادی‌خواهی در اشعار ژاله قائم‌مقامی بازیابی شد. در مرحلهٔ بعد، پس از ارائهٔ توصیفات کتابخانه‌ای، با روش تحلیلی داده‌ها مورد بررسی قرار گرفتند. نتایج بررسی نشان داد که آزادی سیاسی، آزادی اجتماعی، آزادی فرهنگی و آزادی فردی در اشعار ژاله قائم‌مقامی بازتاب دارد. به طور کلی مؤلفه‌های آزادی و آزادی‌خواهی با غلبهٔ طرح مسائل زنان در آثار ژاله قائم‌مقامی مشاهده می‌شود.

واژگان کلیدی: آزادی، آزادی‌خواهی، شعر معاصر، ژاله قائم‌مقامی

^۱ استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی، تهران، ایران. esmaeili.ziba@sru.ac.ir

^۲ کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی، تهران، ایران. (نویسندهٔ مسئول)

shiva.moeeni@yahoo.com

۱. مقدمه

آنچه مسلم است این است که بررسی مفهوم «آزادی» در بستر هریک از علوم مختلف از قبیل علوم سیاسی، روان‌شناسی، حقوق، تاریخ، جامعه‌شناسی، ادبیات فارسی و... تعاریف، تعبیر و دسته‌بندی‌های مربوط به خود را دارد. دانشمندان و پژوهشگران بارها انواع مختلفی از آزادی را برشمرده‌اند. در این پژوهش برآنیم تا «آزادی و آزادی‌خواهی» را در اشعار ژاله قائم مقامی و در ذیل چهار دسته‌بندی یعنی آزادی سیاسی، آزادی اجتماعی، آزادی فرهنگی و آزادی فردی بررسی نماییم. با توجه به این‌که ژاله در دوران سیاسی و اجتماعی مهمی از تاریخ ایران زیسته، در زمان وقوع انقلاب مشروطه، بیست و سه سال داشته است و هم‌چنین با توجه به آنکه مفهوم آزادی و به ویژه آزادی‌خواهی با تحولات فردی و انقلاب جمعی گره خورده است با نگاهی موازی به اوضاع حاکم بر جامعه در حال گذار و به بررسی مفهوم آزادی و آزادی‌خواهی در اشعار عالم‌تاج می‌پردازیم. اصولاً در بررسی نهضت‌های دارای ماهیت مطالبه‌گر و با نگاه به سیر و روند و تکامل اندیشه‌هایی که در جوامع امروزی غالب است با نوعی هرم مواجه می‌شویم که در رأس این هرم، هنرمندان قرار دارند. آنان که اندیشه‌های غالب جوامع امروز را ابتدا در خیالات خویش نطفه بسته‌اند و آن را آرزو کرده‌اند و سپس پرورش داده، به خلق آثار هنری پرداخته‌اند. هنرمندان اولین کسانی هستند که می‌توانند دیگرگونه تخیل کنند. بذر این جوانه از قضا در فضایی کاشته می‌شود که به کلی بر ضد این قسم اندیشه است و ممکن است هنرمند را با طعن و تعریض، تمسخر و انکار مواجه سازد. حال آنکه گویی شاعر تاریخ فردا را پیش‌بینی می‌کند و اندیشه‌اش را پیمبرگونه فریاد می‌زند و یادآور می‌شود که «اول‌الفکر، آخرالعمل» است. در مرتبه بعدی هرم، فیلسوفان‌اند که همت بر تئوریزه کردن همان اندیشه‌ها می‌بندند و سپس علما هستند که آن‌ها را اجرا می‌کنند. باری در این پژوهش با نگاهی به مفهوم آزادی در برخی از مکاتب غربی، جنبش آزادی‌خواهی را در ایران - عصر مشروطه و دوره پهلوی بررسی خواهیم کرد. در مرحله بعد مفهوم آزادی با

زیرمجموعه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و فردی در اشعار ژاله قائم‌مقامی واکاوی و تحلیل خواهیم نمود.

۲. پیشینه پژوهش

بنابر جستجوهای انجام شده در منابع اطلاعاتی، تاکنون مفهوم و نقش آزادی و آزادی‌خواهی در اشعار چندین شاعر معاصر در ایران، عراق و فلسطین، مورد تحلیل و بررسی‌های مستقل و یا تطبیقی، قرار گرفته است، لکن تا به حال به بررسی مستقل آزادی و آزادی‌خواهی در اشعار ژاله قائم‌مقامی پرداخته نشده است. از پژوهش‌های صورت گرفته مشابه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

کارآمد و میرزایی‌نیا، (۱۳۹۶) در مقاله «مفهوم آزادی در اشعار نزار قبانی و احمد شاملو» به بررسی برخی مشترکات در توصیف آزادی در شعر نزار قبانی و احمد شاملو پرداخته‌اند.

ملا محمدی و رضایی، (۱۳۹۴) در مقاله «مشروطه در چشم شاعران مشروطه» تلاش دارند که تجلی الفاظ و اصطلاحات مشروطه را در شعر شاعران مشروطه که از روشنفکران دوره خویشتن و پرچمداران نهضت مشروطه بودند، بررسی نمایند.

بهار، کریمی و کریم‌پسندی، (۱۴۰۲) در مقاله «بررسی تطبیقی نیازهای اساسی انسان در اشعار ژاله قائم‌مقامی و سیمین بهبهانی با تکیه بر نظریه انتخاب ویلیام گلسر» به بررسی پنج نیاز اساسی انسان از جمله آزادی در اشعار شاعران با تکیه بر نظریه انتخاب ویلیام گلسر مذکور پرداخته است.

هم‌چنین مقالاتی که در خصوص ژاله قائم‌مقامی تا کنون مورد تحقیق قرار گرفته است غالباً در خصوص مفاهیمی چون جایگاه زن، زیبایی‌شناسی زنانه‌نگر، سبک‌شناسی زبانی و ادبی، مؤلفه‌های زبانی و بیانی سبک‌ساز، سبک‌شناسی اشعار زنانه، بررسی اندیشه‌های رمانتیک، نقد و پردازش اصول رمانتیسم جامعه‌گرا به بررسی اشعار ایشان پرداخته شده است.

۳. مبانی نظری

تاکنون برای تبیین و چپستی مفهوم آزادی، تعاریف متفاوت و متعددی ارائه شده است. لکن ارائه تعریفی جامع از مفهوم «آزادی» امری دشوار است. کما این که تحقیق و تأمل در آراء و نظریات پیشگامان ورود این مفهوم به عرصه عمومی نیز مؤید این مطلب است. کلمه «آزادی» در فرهنگ لغت به «حریت، اختیار، خلاف بندگی و رقیت و عبودیت و اسارت و اجبار، قدرت عمل و ترک عمل، قدرت انتخاب» تعبیر شده است. (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۱۷). به گفته آیزایا برلین «تاریخ‌نگاران برای کلمه آزادی بیش از دویست معنی گوناگون را ضبط کرده‌اند» (رشادی، ۱۳۸۸: ۷۴).

آزادی یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم بشری است که در زمینه‌های مختلف اجتماعی، فلسفی و سیاسی قابل بررسی است. در فلسفه آزادی به توانایی اراده انسان بدون اجبار اشاره می‌کند. در زمینه اجتماعی و سیاسی به آزادی بیان، مذهب و آزادی از تبعیض تأکید می‌شود. آزادی به مجموعه‌ای از حقوق فردی و اجتماعی اطلاق می‌شود که کمک می‌کند انسان‌ها بدون محدودیت‌های غیرضروری زندگی کنند. به نظر می‌رسد که بروز و ظهور مفهوم آزادی ارتباط مستقیمی با تحولات تاریخی، اجتماعی و سیاسی جوامع داشته است. «مهمترین پیشرفت‌ها و پیدایش نظرات نو در این عرصه، به دوران پس از قرون وسطی و به خصوص از قرن هفده میلادی به بعد برمی‌گردد، که اندیشمندان اروپایی و به خصوص اصحاب قرارداد اجتماعی با توجه به تحولاتی که در اروپا در حال رخ دادن بود، بیان کردند. اینان با مطرح نمودن بحث قرارداد اجتماعی گامی بلند در جهت حرکت انسان‌ها به سوی مشارکت در امور مختلف سیاسی و اجتماعی و پاسداشت حقوق و آزادی فردی برداشتند. افرادی چون هابز (۱۵۸۸-۱۶۷۹)، جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴)، منتسکیو (۱۶۸۹-۱۷۵۵) و روسو (۱۷۱۲-۱۷۷۸) و بعدتر جان استوارت میل (۱۸۰۶-۱۸۷۳) در پرداختن به امور مذکور تأثیر شگرفی از خود به جای گذاشتند (سلیمانی دهکردی و مهرآبادی، ۱۳۹۳: ۵۶). گرچه در این پژوهش به بررسی مفهوم آزادی و آزادی‌خواهی در اشعار یک شاعر ایرانی پرداخته

خواهد شد لکن نگاهی مختصر به مفهوم آزادی در برخی از مهم‌ترین مکاتب سیاسی و ادبی غربی که خاستگاه ظهور و پردازش این مفهوم است، ضروری است. برخی از مهم‌ترین مکاتب فکری که به موضوع آزادی و انسان می‌پردازند؛ مکاتب اومانیسم، لیبرالیسم، اگزیستانسیالیسم و رومانتیسم است. توجه به ریشه‌پیدایش هر یک از مکاتب ذکر شده و بررسی تحولاتی که هر کدام در تاریخ سیاسی، فرهنگی، ادبی و مذهبی اروپا طی کرده‌اند، بحث دراز دامنی است و اکنون به اشاره‌ای مختصر از هر کدام بسنده می‌کنیم.

همانطور که از نام مکتب «اومانیسم» یا «هیومانیسم» پیداست، مدار و مرکز توجه این مکتب مربوط است به «انسان» و آنچه متعلق به انسان است. «بنابراین: ۱. موضوع اومانیسم «انسان» است. ۲. قلمرو آن حیثیت انسانی با تأکید بر «طبیعت انسان» و «انسان طبیعی» است. (یعنی انسان طبیعی مبداء هر نوع ارزش و ارزش‌گذاری است). ۳. هدف و غایت آن، ارضای خواسته‌ها و ارج نهادن به خواش‌های انسان است. ۴. مدعای اومانیسم خوبی ذاتی انسان است. ۵. جهت‌گیری اومانیسم وحدت انسان‌ها است» (نفر، ۱۳۸۸: ۲۲). «دیدگاه لیبرالی بیش از هر چیز بر مفهوم فردگرایی تأکید می‌کند. تأکید مداوم بر فردگرایی، پایه و شالوده آزادی از دیدگاه لیبرالی است» (آهوری و دیگران، ۱۴۰۱: ۱۱۴). در ادبیات قرن بیستم، یکی از مهم‌ترین مکاتب‌های فلسفی و ادبی یعنی اگزیستانسیالیسم شکل می‌گیرد، «این مکتب چنانچه از نامش پیداست، متوجه وجود انسانی است» (نوری، ۱۳۸۶: ۵). «در نظر اگزیستانسیالیست‌ها، حصول آزادی تنها از طریق آگاهی وجدانی امکان‌پذیر است و این «آگاهی وجدانی» مجرد و ذهنی است. نه بستگی به عوامل خارجی دارد، نه تجربیات گذشته بشری محرک آن است و نه عقل و منطق بدان استحکام می‌بخشد، بنابراین انسان باید به تنهایی و با تکیه بر وجود خود، آزادی را تحصیل کند» (همان: ۱۰). هم‌چنین «آزادی» یکی از مؤلفه‌های مهم در مکتب ادبی «رمانتیسم» است. مؤلفه «آزادی» در مکتب رمانتیسم نیز، فراتر از معنای آزادی در مقابل اسارت، مورد نظر پیشگامان مکتب رمانتیسم بوده است. اساس

مکتب رمانتیسم، مکتبی درونی است. بنابراین در مواجهه با مؤلفه‌های این مکتب، همواره باید در تلاش بود که فراتر از تعاریف بیرونی و عرفی و جمعی و قراردادی، نگاهی عمیق‌تر، درونی‌تر، ژرف‌تر و فراتر را در نظر داشت.

۳-۱. جنبش آزادی‌خواهی در ایران-عصر مشروطه و دوره پهلوی

مباحث مربوط به آزادی، قانون و تحولات فرهنگی در عصر مشروطه در ایران شکل گرفت. «هرچند که بحث از آزادی و مسائل مربوط به قرارداد اجتماعی و حقوق مدنی در غرب آغاز شد، ولی ریشه‌آشنایی ایرانیان با این مباحث چندان دیرتر از غربیان نبود» (سلیمانی دهکردی و مهرآبادی، ۱۳۹۳: ۶۰). میرزا صالح شیرازی (از نخستین دانش‌آموختگان ایرانی در اروپا و ناشر روزنامه کاغذ اخبار، نخستین روزنامه در ایران)، رضاقلی میرزا نایب‌الایاله (نواده فتحعلی شاه) و میرزا یوسف خان مستشارالدوله (دیپلمات دوره ناصرالدین‌شاه) از جمله اولین کسانی بوده‌اند که مفهوم آزادی را در پی سفرهای خود به کشورهای غربی و در قالب سفرنامه بیان کرده، در اجتماع بازتاب داده‌اند. در این زمان یعنی در دوره پادشاهان قاجار است که سلسله‌های از مفاهیم مقولات مدرن غربی وارد سپهر اندیشه فارسی‌زبانان می‌شود. البته دکتر ماشالله آجودانی معتقد است که «اگر به مشروطه ایرانی نگاه کنید، می‌بینید که هیچ دیدگاه غربی بر آن حاکم نیست و برای نخستین بار یک ایرانی، خودش سعی کرده با شیوه‌ای خاص و با استفاده از یک متولوژی که متکی بر یک زبان تاریخی است، رها از چهارچوب‌های ایدئولوژیک، تاریخ را بازخوانی کند» (لقمان، ۱۳۹۳: ۱۱۸-۱۱۹). باری، اگر تا پیش از این زمان مفهوم «آزادی» در کشور ایران با مفاهیم «حریت»، «آزادگی»، «رهایی» و... برابری می‌کرده است؛ چنانچه پیشینه چنین مباحثی در ادبیات کهن و ادبیات عرفانی فارسی‌زبانان بسیار گسترده است، لکن از زمان این بزنگاه تاریخی و اجتماعی، «آزادی» تعبیری متفاوت پیدا می‌کند. اگر «آزادی» تا به حال صرفاً مربوط به «انسان» بوده است؛ حال به ساحت‌های مختلف «زیست انسانی» راه پیدا می‌کند و با جامعه مدنی پیوند می‌خورد. اگر تا به حال واژه آزادی برای «آزادی از» هرچیز نفسانی

یا شهوانی، اغراض و تعلقات کاربرد داشته است؛ حال نوبت به «آزادی بر» ساحت‌های مختلف زیست اجتماعی رسیده است. در چنین موقعیتی است که تفاوت «آزادی» و «آزادی‌خواهی» جلوه می‌کند و حدود و ثغور «آزادی» از مفاهیم انتزاعی به مرتبه مطالبه آزادی گسترش می‌یابد.

«مشروطیت تازه‌پای ایران، ظاهراً بر آن بود تا به عنوان بیان قانونی همه آنچه که «عرف» می‌نامیم، جایگزین «شرع» شود» (آجودانی، ۱۳۸۴: ۱۰۴-۱۰۵). «تساوی و برابری همه افراد ملت، با هر عقیده و مرام و مذهب و دین، در برابر قانون، یکی از آرمان‌های نظری و مبانی اصول مشروطیت بوده است. این اصل که از آن به «مساوات» تعبیر می‌شد و یکی دیگر از اصول و مبانی مشروطیت، یعنی آزادی (آزادی عقاید، قلم و بیان، اجتماعات، احزاب و...) که از آن به «حریت» یاد می‌کردند، دو اصل مورد مناقشه و اختلاف موافقان و مخالفان مشروطه بوده است (همان، ۱۴۴). «برخلاف دوره مشروطیت و دوره رضا شاه که دیدگاه مثبتی نسبت به اندیشه و تمدن غربی و دستاورد جدید مدنیت انسانی وجود داشت و روشنفکران آن دوره با خوشبینی، مهربانی و با علاقه به این مدنیت و فرهنگ نگاه می‌کردند، در دوره حکومت پهلوی دوم تحت تأثیر اندیشه‌های مارکسیستی در ایران، مدنیت غرب و تمام دستاوردهای مدنی آن، یک بار امپریالیسم به خود گرفت. این مفهوم از غرب هم در جریان روشنفکری چپ و هم در جریان روشنفکری مذهبی مسلط شد» (لقمان، ۱۳۹۳: ۱۲۷).

۲-۳. آزادی‌خواهی زنان در عصر مشروطه و پهلوی اول

جامعه زنان همزمان با تغییرات تاریخی و اجتماعی دچار تحول شد. در جامعه‌ای که زنان شاعر به تازگی موافقت اجتماعی و فرهنگی آن را پیدا می‌کنند که خود را به عنوان «شاعر» معرفی کنند و «با نام و لقب خود چهره می‌نمایانند» (حجازی، ۱۳۸۲: ۱۷). البته این خود دستاورد بزرگی برای ایشان محسوب می‌شود؛ جسارت و تلاش شاعرانی چون شمس کسمایی، طاهره قره‌العین و ژاله قائم‌مقامی در ایجاد تحولی بزرگ در ساختار و محتوای ادبیات فارسی را می‌باید ستود. بنفشه حجازی با بررسی بهترین

نمونه‌های در دسترس از شعر زنان قرن سیزدهم تا نیمه قرن چهاردهم، می‌نویسد که: «خواسته‌ها، آرزوها، مطالبات اجتماعی و سیاسی بجز در کلمات و تصاویر و مضامین تعدادی معدود که درواقع شاعران مشروطیت‌اند، دیده نمی‌شود» (همان، ۱۴). «و اگر نبود جسارت و صداقت و نوآوری تعدادی انگشت‌شمار از این بانوان چون عالم‌تاج قائم‌مقامی و شمس کسمایی، می‌شد به یکباره نوشت که هیچ» (همان، ۱۵) «این دوران به طور کلی آغاز توجه زنان شاعر است به مسائلی که می‌توان به آن نام بیان «احوال زنانه» داد که گاه شخصی است و بیشتر اعتراض به وضعیت جامعه زنان وطن است» (حجازی، ۱۳۹۴: ۵۱۲).

۴. ژاله قائم‌مقامی

در سال ۱۲۶۲ خورشیدی، یعنی بیست و نه سال پیش از جنبش مشروطه، عالم‌تاج قائم‌مقامی در خانواده‌ای متدین و متمول متولد شد. «پدرش میرزا فتح‌الله، نبیره‌ی میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام وزیر معروف و شاعر و نویسنده دوره قاجاری بود و مادرش مریم خانم دختر معین‌الملک. در خانواده‌ی متعین او دختران را به مکتب و معلم می‌سپردند، او نیز از پنج سالگی در خانه به درس خواندن پرداخت، کم‌کم فارسی و عربی را فراگرفت و چون استعداد و حافظه‌ای توانا نیز داشت به تدریج در آموختن صرف و نحو و معانی و بیان و منطق و نقد شعر و مقدمات حکمت و تا حدی هیئت توفیق یافت. علاقه‌ی دانش‌اندوزی و مطالعه تا پایان عمر در او باقی بود. دیوان شاعران، کتاب‌های ادبی و جز آن را با شوق و ذوق می‌خواند. در خلال اشعارش اشارتی دارد به آموخته و مطالعاتش. به علاوه تأثیر او از سبک پیشینیان مانند منوچهری، ناصرخسرو، خاقانی و مولوی و یا تضمین شعر آنان و نیز درج آیات قرآن کریم در شعرش همه حکایت دارد از غور او در کتب و مایه‌اش از فرهنگ و ادب ایران» (یوسفی، ۱۳۸۸: ۴۲۶). مطابق آنچه درباره‌ی عالم‌تاج در کتب و مقالات نوشته شده است، ظاهراً او از همان کودکی شخصیتی متفکر و گوشه‌گیر و البته امیدوار داشته است. «تا پانزدهمین سال زندگانی را در قصبه فراهان املاک پدری بسر برده، اوقاتش

صرف تحصیل علم و کسب دانش و کمال گردید. این وقت میان پدر و اعمامش به هم خورد، اختلافات مادی و ملکی آنان موجب شد میرزا فتح‌الله با اعضای خانواده‌ی خویش به تهران آید شاید با جلب عنایت صدراعظم بر مخالفان پیروز گردد. میرزا فتح‌الله پس از ورود به پایتخت در خانه پدری منزل گرفت و اطلاع یافت، جماعتی از بختیاریان نزدیک او بسر می‌برند وی با سابقه‌ی ذهنی خوشی که از آنان داشت درصدد آشنایی با رئیس ایشان برآمد و به زودی او را شناخت» (کراچی، ۱۳۸۳: ۱۲۸). بنابر گفته کراچی «معاشرت علی‌مرادخان میرپنج با میرزا فتح‌الله به صمیمیت و اخلاص و مساعدت‌های ثمربخش او به نزدیکی منتهی گردید تا جای که دست دختر وی را خواستار شد گرچه آن تقاضا نخست با بی‌میلی و سردی تلقی شد، اما سرانجام دختر بینوا وجه‌المصالحه‌ی گرفتاری‌های پدر و قربانی سیاست مالی وی گردید و ظاهراً در ماه رجب یکی از سال‌های ۱۲۷۷ یا ۱۲۷۸ به خانه شوهر رفت» (همان / ۱۲۹).

«عالم‌تاج قائم‌مقامی در سال ۱۳۱۷ هجری قمری در حباله نکاح و عقد و زوجیت علی‌مرادخان میر - پنج یکی از محترمین بختیاری دایی علی‌قلی‌خان سرداراسعد قائد مشروطیت ایران درآمده، و از آن هنگام است که شکوه و ناله‌ی او از عدم تجانس و سنخیت زنی روشن‌فکر و نازپرورده با مردی خشن و سلحشور که بنا به سیرت آن روز مردان، زن را ضعیفه‌ای ناتوان و زندانی و پای در بند، عاجزی که صرفاً آلت غرایز شهوی و مأمور فرمان‌برداری برای تهیه‌ی موجبات رفاه و آسایش و عیش و کامرانی و احیاناً زادن و پروردن کودکان او باشد می‌نگریستند» (همان / ۱۵۴ و ۱۵۵). «پس از ازدواج آلام دیگری زندگی ژاله را درهم‌آشفست. در همان سال نخست زن‌اشویی مادرش درگذشت و سی و نه روز بعد پدرش. از آن پس وی در خانواده بایستی از برادری اطاعت می‌کرد که او نیز به بنگ و باده دل سپرده و دست به باد بود. از نخستین سال تولد فرزند اختلاف ژاله و همسرش شروع شد و کم‌کم افزونی گرفت تا از هم جدا شدند. ژاله شوهر را رها کرد و به خانه‌ی پدری رفت بی آن که جدایی از شوهر قطعی شده باشد. همسر او نیز اجازه نمی‌داد ژاله پسرش را که در خانه‌ی پدر مانده بود،

ببیند» (یوسفی، ۱۳۸۸: ۴۲۷). حتی بعد از درگذشت علی‌مرادخان میرپنج، که در آن زمان، پژمان- تنها فرزند ژاله - آخرین ماه‌های نه سالگی را می‌گذراند، وی تحت قیمومت خانواده‌ی پدری خود باقی ماند تا آنکه به گفته‌ی پژمان بختیاری زمانی که بیست و هفتمین مرحله‌ی عمر را پشت سر می‌گذاشت، به زیارت روی مادر نائل شد و از آن پس با یکدیگر زیستند. سرانجام عالم‌تاج در سال ۱۳۲۵ شمسی، روز پنجم مهر ماه و پس از ۶۳ سال زندگی، در تهران دار فانی را وداع گفته و در امام زاده حسن واقع در جنوب تهران به خاک سپرده شده است.

۵. آزادی در شعر ژاله قائم مقامی

تا پیش از تحولات اجتماعی و سیاسی در این دوران، آزادی در ادبیات فارسی مفهومی انتزاعی داشت و جایگاه اصلی آن در درون و اندیشه‌ی انسان‌ها نهادینه شده بود و نمود بیرونی آن نیز حاصل همان احساس نهاده شده‌ای بود که در روابط و وقایع روزمره افراد با یکدیگر بروز می‌نمود و مجدداً حاصل بروز آن رفتار، افکار و روش و منش افراد را در زیست شخصی و اعتقادی‌شان نشانه می‌گرفت. حال آنکه با فراهم شدن زمینه‌های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی به طرق مختلف و قرار گرفتن جوامع در معرض تحولات گسترده‌ای که در جهان و پس از آن در ایران در حال شکل‌گیری بود، «آزادی» در ادبیات فارسی نیز رنگ تازه‌ای به خود گرفت و در جلوه‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و فردی شاعران و نویسندگان و ادبا ظهور و بروز پیدا کرد. در این میانه نیز در وادی زبان و ادبیات فارسی، بانویی سخنور به زایش گونه‌ای جدید از اشعار با درون‌مایه‌ای از جنس «آزادی» می‌پردازد. تا کنون و در سال‌های اخیر پژوهش‌هایی که در خصوص «آزادی» در اشعار ژاله قائم‌مقامی مورد بررسی واقع شده است در اکثریت قریب به اتفاق، نگاهی صرفاً زن‌محور و با گرایشات فمینیستی بوده است. در این پژوهش سعی بر آن است که «آزادی» را در ساختاری کلی‌تر در اشعار ژاله، مورد توجه قرار دهیم. بر این اساس، آزادی را از چهار منظر آزادی سیاسی - آزادی اجتماعی - آزادی فرهنگی و آزادی فردی می‌نگریم.

۱-۵. آزادی سیاسی

آنچه از آن به آزادی سیاسی در ادبیات تعبیر می‌شود غالباً ناظر است بر اشعاری که افراد را به مبارزه برای کسب آزادی تهییج می‌کند. هم‌چنین اشعاری که سعی می‌کند برای افراد بینشی سیاسی ارمغان آورد تا به مرور و با نهادینه شدن آن‌ها به یاری ایشان در تغییر شرایط موجود بیایند. با نگاهی به دیوان عالم‌تاج، نمونه‌های قابل توجهی از ابیات را می‌یابیم که شاعر، آگاهانه و عامدانه به تهییج افراد در جهت اعمال انقلابی می‌پردازد.

دست و پای، همتی، شوری، قیامی، کوششی شهر هستی، جان من، جز عرصه ناورد نیست
آخر ای زن جنبشی کن تا ببیند عالمی کانچه ما را هست هم زان بیشتر در مرد نیست
(قائم مقامی، ۱۳۹۱: ۴۷)

او، زنان را به اتحاد و جنبش دعوت می‌کند و تلاش و نیروی جامعه غربی را برای ایشان مثال می‌زند و با وجود این‌که او را در خلال کتب و مقالات، گوشه‌گیر و منزوی شناخته‌ایم، به ما یادآور می‌شود که چه بسا این انزواگزینی نیز یک انتخاب آزادانه است و وی به مسائل و آنچه در ایران و خارج از ایران در حال رخداد است، آگاهی دارد:

اجتماعی هست و نیرویی زنان را در فرنگ در دیار ما هم از زن جمع گردد، فرد نیست
(همان)

کانچه گفتم بر فرنگستانیان شاید و باید چو آنان زیستن
(همان، ۶۵)

خوش بدی گر زنان به ناخن مهر	پشت هم نوع خود بخارندی
یا به دست اراده تخم امید	در دل یک‌دگر بکارنندی
یا پی اخذ حق رفته ز دست	دستی از آستین برآرنندی
یا چو مردان در این سرای غرور	خویشتن را کسی شمارندی
کفش توفیق پیش پا باشد	گر زنان پشت هم بدارندی

(همان، ۱۹۴)

این روحیه یک مبارز است که راه فتح را در عبور از شکست‌ها می‌داند و نهیب می‌زند که اگر از این مسیر گذر نکنید، محکوم به تحمل شرایط تحمیل شده هستید: فتح را با عزم و همت، از شکست آری به دست ورنه آه خویش را با ناله سودا می‌کنی (همان، ۹۵)

از دیگر جلوه‌های اشعار دارای درون‌مایه آزادی سیاسی، نقد و نکوهش رفتارهای استبدادی حاکمان است. ژاله در بسیاری از موارد، اعتراضات خود را از راه طنز بیان می‌کند، در ادامه بیت فوق، چنین می‌گوید:

ژاله شب نزدیک شد برخیز و فکر وسمه باش بر کدامین مستمع باب سخن وا می‌کنی
حاکمی، میری، وزیری، مملکت‌داری، چهای؟ کاین همه بحث از نظام ملک دارا می‌کنی

ژاله در نگرش آزادی سیاسی خود، به ابزاری که در جامعه به طور محسوس یا غیر محسوس، زنان را مقید می‌کند و آنان را در جریانی از جنس اجبار می‌اندازد، می‌تازد. برای مثال و در ذیل پرداختن به امور محسوس، چندین بار به موضوع حجاب می‌پردازد و آن را ابزاری محدودکننده برای زنان می‌داند که در یک مبارزه سیاسی می‌تواند نقش‌آفرین باشد.

چادر و روبند ما گر آیت تحقیر ماست آتشی خصمانه در روبند و در چادر زنم
زن اگر در ملک ما خوارست، هیچم عار نیست نازنین خاریست کش گل کرده و بر سر زنم
(قائم مقامی، ۱۳۹۱: ۱۶۴)

شاعر در این زمینه با گروهی از شاعران عصر مشروطه که وجود حجاب را عامل محدودیت زنان می‌دانستند؛ همراه و هم عقیده است. گروهی از شاعران این دوره به نقد محدودیت‌های زنان پرداخته، خواستار تغییرات فرهنگی و اجتماعی بسیاری در مسائل مربوط به زنان بودند. ایشان حجاب زنان را مانع فعالیت‌های اجتماعی و رشد فرهنگی زنان می‌دانستند به همین دلیل با حجاب مخالفت می‌کردند. ژاله قائم مقامی در ابیات زیر به وضوح بیان می‌کند که مقابله وی با «چادر» از باب دیدگاه شخصی یا

اعتقادی نیست بلکه این تقابل در برابر وسایلی است که مانع تحقق افراد برای رسیدن به اهداف است:

تا نینداری که چادر سدّ راه توست از آنک از سیه چادر برآمد نعره و غوغای من
ور تو را دامن گرفت، آتش به چادر در فکن گو مرا کافر شناسد شیخ ازین فتوای من
(همان، ۱۷۷-۱۷۸)

آفرین بر همتش، (وان همت از ما دور باد) آتشی مردانه در روبند و در چادر زده
(همان، ۱۴۶)

در شعر «در چاهسار حرم» شاعر اعتراض خود از آنچه وی را دچار محرومیت و محدودیت می‌کند با مهارتی عجیب و دقتی ظریف بیان می‌کند و در انتهای شعر با استفاده از واژگانی نظیر «عسس»، «شکنجه»، «دست حق» و یا «بند گران» به اعتراض خود عینیت سیاسی و اجتماعی بیشتری می‌بخشد و هم‌چنین سعی می‌کند در انتها به هرآنچه در شعر بیان کرده است، جامه طلب بپوشاند:

دیوارهای حرم بر فرقدان زده سر پوشیده راه نظر، بسته ره نفسم
سر تا قدم، شرفم، اما چو کج‌روشان هم بسته قفسم، هم بسته عسسم
گر فتنه هوسم، این حبس و زجر بس است ور غول راهزنم، بند و شکنجه بسم
ای دست حق به در آی، وز پای زن بگشای آن بندهای گران، کاین است ملتسم
(همان، ۸۰-۸۱)

هم‌چنین در ذیل امور نامحسوس، در مواردی می‌بینیم که شاعر تمایل به تساوی حقوق زن و مرد به مثابه یک انسان دارد. برای مثال در یکی از ابیات با وجود غلبه تفکر آزادی‌طلبی زنان، طنازانه به آن‌ها توصیه می‌کند که اگر شوهرتان با شما خوش‌رفتاری کرد، شما نیز با او خوش‌رفتاری نمایید و این نشان از میل بالقوه شاعر به زیستن در جامعه‌ای برابر و توسعه‌یافته می‌دهد.

گرچه ممکن نیست لیک ار شویتان کرد نیکویی شمایان هم کنید
(همان، ۱۹۸)

شعر «تصویر هستی» از معدود اشعار ژاله است که ضمن توضیح درباره «کیستی» یا «چیستی» زن و مرد، هر دوی آن‌ها را وبال یکدیگر می‌خواند و در جمع‌بندی شعر، «نیک» بودن را خصوصیت یکی از آن دو معرفی نمی‌کند:

کج‌نوا تر مرد از زن، بی‌وفاتر زن ز مرد / این بد آن بدتر وبال اندر وبال آمیخته
ور یکی زان هر دو نیک افتاد / خاک ناپاکی است با آب زلال آمیخته
(کاین خود نادر است) (همان، ۶۱)

هم‌چنین است وقتی که به فرزند به دنیا نیامده خود توصیه می‌کند که پا در قلمرو گیتی نگذارد، این توصیه از باب جنسیت نیست.

ای نهان در سینه‌ی من، ای دوم فرزند من / گر پسر یا دختری، فارغ شو از پیوند من
(همان، ۶۷)

یکی دیگر از مواردی که شاعر در ذیل امور نامحسوس، آن را ابزار و عاملی برای تبعیض در جامعه سیاسی و اجتماعی می‌داند، اهمیت دانش و علم‌اندوزی است و این عرصه را میدانی جهت مبارزه می‌داند چنانکه ضمن تفاخر به دانش خود، مردان را به نبرد علمی دعوت می‌کند.

مردی ار در فره علم است، این میدان و گوی / دانشی مردا بیا تا خامه بر دفتر زخم
(همان، ۱۶۳)

او خود را در این میدان، برنده می‌داند و با اعتماد بر خود، چنین پیش‌بینی می‌کند:
پر کند ای مرد آخر گوش سنگین تو را / منطق گویای من شعر بلند آوای من
باش تا بینی که زن را با همه فرسودگی / صورتی بخشد نو آئین طبع معنی‌زای من
در ره احقاق حق خویش و حق نوع خویش / رسم و آئین مدارا نیست در دنیای من
(همان، ۱۷۴-۱۷۵)

ژاله قائم مقامی شاعر است و شعر او «نمودار قریحه‌ی بی‌ست تابناک و فطری شاعرانه» (یوسفی، ۱۳۸۴: ۸۰) او نیک می‌داند که در استخدام واژگان ولو با به کارگیری کلماتی

که بیانگر محرومیت و محدودیت است در عواطف مخاطبان خویش نفوذ کند و از این رهگذر به طرح مسئله و تهییج خواننده بپردازد.

داخل آدم نباشد جنس زن تا شمایم داخل آدم کنید
(همان، ۱۹۷)

رو بسته، دست بسته، زبان بسته، بسته چشم آخر حقیر کیست اگر زن حقیر نیست؟
(همان، ۱۲۲)

تأکید و تعمّد شاعر در تکرار کلمه‌ی "بسته" و نسبت "حقیر" دادن به کسی که در دنیای بسته‌ی محدودیت و محرومیت زندگی می‌کند، تکیه بر قصد ویژه‌ی شاعر دارد، او درد را با جزئیات بیان می‌کند، به جای این که بگوید شخصی در این مکان زندانی است، می‌گوید چشمی بسته است، دستی بسته است، رویی بسته است و حتی زبانی بسته است و این خود نشان از احساس درد عمیقی است که جسم و روح وی را احاطه کرده است.

«حبسیات» و بیان گلایه‌هایی که محصول مبارزات آزادی‌خواهانه است نیز مرتبه‌ی دیگری از ادبیات آزادی‌خواهانه‌ی سیاسی است. «تاریخ، گواه صادق مردان و زنانی است که نه به کیفر گناهان، بلکه به کینه‌ی ستمگران و بدخواهان و چنگال تعصب کژاندیشان و جاهلان و عواملی دیگر، روانه‌ی زندان‌ها شدند. در این میان، سیاست بزرگ‌ترین نقش را بازی می‌کند؛ دین و مخالفت با آداب و رسوم به ترتیب پس از سیاست، مهم‌ترین عوامل در سوق دادن شاعران و ادیبان به ظلمت زندان‌ها است» (آباد، ۱۳۸۰: ۴۲). ژاله نیز خود را در حبس می‌بیند و قوانین از پیش تعیین شده‌ی سیاسی و اجتماعی یا عرفی را چون زنجیری بر دست و پای زنان می‌داند:

خواهرم پرسید فرق مرد و زن در چیست؟ گفتم: گویمت این قصه را با نکته‌ای سر بسته اما
در دکان آفرینش جنس ما و اوست یکسان عمر ما طی می‌شود در کیسه‌ای در بسته اما
تا برون آید زن از این محبس مرد آفریده دست و پا باید، که هست ای جان خواهر، بسته اما
(قائم مقامی، ۱۳۹۱: ۶۲)

آن سوی محبس من، شهری و غلغله‌ایست ویحک به شهرم و شهر، بیرون ز دسترم

(همان، ۸۰)

۲-۳. آزادی اجتماعی

آزادی اجتماعی را در شعر عالمتاج مشخصاً می‌توان در اشعار فراوان او در خصوص آزادی زنان در بازه زمانی زیست وی یعنی در محیط سنتی عصر قاجار و تقابل آن با تجددخواهی عهد پهلوی جست‌وجو نمود. بازتاب این تقابل اجتماعی و تفکر آزادی‌جوی شاعر در بسیاری از اشعار قابل ملاحظه است.

در ابیات زیر شاعر رفتار تبعیض‌آمیز جامعه را در برابر دو جنس بشر یعنی زن و مرد، برنمی‌تابد و زبان به اعتراض می‌گشاید:

چندین هزار مرد به شاهی رسیده‌اند در این بزرگ‌عالم و یک زن وزیر نیست
از شاهی و وزارت و سرداری سپاه بگذر که یک ضعیفه‌ی مدبر دبیر نیست
(قائم مقامی، ۱۳۹۱: ۱۲۱)

کار بد، بد باشد اما بهر زن کز بهر مرد زشت، زیبا، ناروا، جایز، خطاکاری سزااست
کار مردان را قیاس از خویشتن ای زن مگیر در نوشتن شیر شیر و در نیستان اژدهاست
خاص مردانست این حقهای از مذهب جدا مذهب ما گرچه اکنون در کف زور آزماست
(همان، ۸۴-۸۵)

کج‌پویی ظریفان، پروانه کثری نیست بد، بد بود، گر از توست ای بدگهر و از من
(همان، ۱۵۸)

ممکن است بسیاری از صاحبان اندیشه، اشعار ژاله را صرفاً در زمره گله‌گذاری شاعری با روحیه‌ای حساس و بیان نارضایتی و شکایات جا بدهند لکن از خلال همان باقی‌مانده اشعاری که بعد از مرگ ژاله منتشر شده است؛ قدر مسلم می‌توان به اعتقاد عالمتاج مبنی بر تأثیر اندیشه آگاهی‌بخش در ایجاد تغییرات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی پی برد و افق اندیشه او را فراتر از زمان حیات وی واکاوی نمود.

فکر من مافوق عصر و عصر من مادون عقل زین تغابن شاید از خود را به آتش در زخم
(همان، ۱۶۲)

شاعر با ذهنی آگاه و روشن، آزادی را طلب می‌کند و راه دستیابی به آن را نیز خرد و دانش و مطالعه می‌داند.

من ز دنیا رفته‌ام ای نازنین آیندگان رفتگان را جز کتاب و گفته، راه‌آورد نیست
(همان، ۴۹)

شاعر آزادی‌خواه از قید و شرط، از ساختن با هرگونه شرایطی و به اصطلاح برده بودن، از بایدها و نبایدها، از امرها و نهی‌ها و از هر آنچه که چوب "ها" نگهبان آن باشد، بیزار است.

زیستن با قیدها، با شرطها قصه کوتاه با دو صد «ها» زیستن
(همان، ۶۶)

او با اجبار زندگی کردن را فقط زنده بودن، می‌داند و گویی از زیستن به معنای «زیستن» تصور و آرزویی دارد که آن را هرگز قابل قیاس با آنچه که موجود است، نمی‌بیند و معتقد است که «فرق دارد زیستن با زیستن». چنین است که این معنی را تکرار می‌کند:

پس حیات من غم‌آگین‌دفتری‌ست داستانش مرگ و عنوان، زیستن
(همان، ۶۴)

اگرچه «حمایت آزادی‌خواهان و پیشگامان همراه توانست محدودیت‌ها و محرومیت‌های زن را در جامعه‌ای که جهل و خرافات و خودکامگی حاکم بود تا اندازه‌ای کاهش دهد اما نتوانست ساختار وضعیت او را دگرگون سازد. با تمام تلاش‌هایی که اصلاحگران و زنان برای تغییر جایگاه زن ایرانی در مشروطه انجام دادند، بر طبق بند ۱۰ قانون مشروطیت به زنان حق رأی داده نشد و آن‌ها در ردیف مجرمانی چون قاتلان، دزدان، کلاهبرداران ورشکسته و... قرار گرفتند» (کراچی، ۱۳۷۴: ۸۷). ژاله چندین بار زن بودن در جامعه خویش را جرم انگاری ادبی نموده است:

بس سربلند کسم، اما به جرم زنی در خاندان بشر گویی که هیچ‌کسم

(قائم مقامی، ۱۳۹۱: ۷۹)

گویمت بی‌پرده چون در پرده‌ام جرم زن در ملک ما، زن بودن است
(همان، ۱۸۴)

باید توجه داشت که «آزادی با ذهنیت مردم سر و کار دارد» (لقمان، ۱۳۹۳: ۱۲۵) روشنفکران، آزادی‌طلبان، اندیشمندان و به طور کل «مشروطیت، ممکن است نتوانسته باشد به خیلی از خواست‌های اساسی‌اش دست یابد و به تعبیری در برخی جنبه‌ها شکست خورده باشد، اما استمرار این خواست‌ها هنوز با ما حضور دارد» (همان، ۱۲۳). در شعرهای «پیام به نامدگان»، «پیش‌گویی درباره آزادی زنان» و «پیام به زنان آینده» و هم‌چنین در خلال برخی دیگر از اشعار عالمتاج، اشعاری را می‌خوانیم که در آن‌ها جریان‌های فکری و اجتماعی مدرن جهان و ایران در خصوص حقوق و آزادی و آزادی‌خواهی زنان پیش‌بینی شده است. در شعر «پیام به نامدگان» گویی با بیانیه‌ای تأثیرگذار مواجه هستیم که در آن به زیبایی از شرح رنج زنان عبور می‌کند و ظاهراً تصاویر نغز و دلنشین از آن سوی تاریخ را برای آنان آرزو می‌کند و فی‌الواقع نوید و بشارت می‌دهد:

هستی ما ز مرگ بدتر بود	هله، ای در جهان نیامدگان
مثنوی را هزار دفتر بود	رنج ما را اگر نوشتندی
دلنشین‌تر ز شهد و شکر بود	مرگ در کام ما، ز تلخی عمر

به امید خدای خوشتر باد	روزگار شما نیامدگان
کاخ عمر شما منور باد	خانه عیش ما سیه‌دل بود
نخل امیدتان برآور باد	شاخ آملتان همیشه بهار
زندگی جمله نور و شکر باد چشمتان	بر شما دختران آینده
خشک و کامتان تر باد	از سرشک غم و نشاط شراب
روزتان خوش ز سیر اختر باد	اختران را اگر اثر باشد

زن برون آید از اسارت مرد
 من نگویم که همچو ما، آن مرد
 خار در پای و خاک بر سر باد
 قرن‌ها بوده جنس زن مقهور
 (قائم مقامی، ۱۳۹۱: ۱۹۰-۱۹۲)

۳-۳. آزادی فرهنگی

جدال کهنه سنت و مدرنیته جان تازه‌ای می‌گیرد و اینبار در جامه آزادی‌خواهی در آثار روشنفکران، مبارزان و آزادی‌طلبان جلوه می‌کند. داریوش آشوری معتقد است «رابطه زبان و فرهنگ دوسویه و در هم تنیده است. فرهنگ برحسب نیازها و فضای خود زبان می‌آفریند یا زبان خود را فضای ویژه می‌بخشد» (لقمان، ۱۳۹۳: ۲۷۵-۲۷۶). ژاله قائم‌مقامی در زمانه‌ای زیست که مجال بهره‌برداری از رابطه دوسویه زبان و فرهنگ فراهم بود و او از آن هر دو بهره برد. شاعر آزادی‌خواه، با نگاهی به گذشته و چشمی به آینده، در جست‌وجوی چیزی تازه در زمان حال می‌گردد. اگرچه بنا بر گفته دکتر آجودانی «دو مانع دینی و سیاسی به مانند سد سکندر در برابر این اندیشه‌ها ایستاده بود» (همان، ۱۱۳) و «در فضای این نوع ترس و لرزها، از «آزادی اندیشیدن» سخن گفتن، نوعی ساده‌دلی است» (آجودانی، ۱۳۸۴: ۱۳۵). لیک شاعر آزادی‌خواه، گاه مذهب را مورد انتقادهای تند و صریح قرار می‌دهد و گاه اجتماع را هدف می‌گیرد. او جویای آزادی است و «جویای آزادی باید بتواند به خود قائم باشد. آنچه را که آسان است، برنگزیند بلکه به سراغ دشواری‌ها برود، دشواری‌هایی که خواهند و جوینده‌ی بسیار ندارند» (ناتل خانلری، ۱۳۴۵: ۱۲۰) او بارها به قواعد و سنن و سیاست‌های عرف و شرع اعتراض کرده است:

شرط تزویرار بود نه سالگی در دین ما
 هم بلوغ جسمی و عقلی دو شرط دیگر است
 در دگر جا دختر نه ساله، گر بالغ شود
 جان خواهر، جای آن سودا نه در این کشور است
 دختر نه ساله شوهر را چه می‌داند که چیست
 کی عروسک‌باز را جامه‌ی عروسی درخور است
 (قائم مقامی، ۱۳۹۱: ۱۴۹)

مردست قیّم من و امثال ما، که او زن را صغیر داند اگر خود کییر نیست
(همان، ۱۲۲)

مرد اگر مجنون شود از شور عشق زن رواست زانکه او مردست و کارش برتر از چون و چراست
لیک اگر اندک هوایی در سر زن راه یافت قتل او شرعا هم ار جایز نشد، عرفا رواست
(همان، ۸۳)

قسمت ما زین مسلمانان ایمان ناشناس غیر اشک گرم و آه سرد و روی زرد نیست
قید عفت، قید سنت، قید شرع و قید عرف زینت پای زن است از بهر پای مرد نیست
(همان، ۴۷)

ژاله به انتقاد از مذهب در لابه‌لای احکام می‌پردازد که نشان از آگاهی وی از آنچه
مورد خواست او است می‌دهد و صرفاً به بیان گلایه‌های کلی و طعنه‌های گذرا به شرع
و عرف بسنده نمی‌کند. او که خود قربانی وصلتی اجباری است، نگاهی متفاوت به این
مقوله دارد:

ازدواج شرعی اندر عهد کفر اندوز ما چیست، می‌دانی؟ حرامی با حلال آمیخته
ازدواج شرعی است این یا زنایی شرع رنگ نی، غلط گفتم نکاحی با نکال آمیخته
(همان، ۶۱)

در جای دیگر نیز از تعبیر "تن‌فروشی" در مقابل ازدواجی چنین، استفاده می‌کند:
تن‌فروشی باشد این یا ازدواج جان‌سپاری باشد این یا زیستن
(همان، ۶۶)

البته ژاله بارها در خلال اشعارش بیان کرده است که تقابل وی با اساس شریعت نیست
بلکه با شارعان تندرو و کج‌روش یا به عبارتی با متشارعانی است که اکثریت جامعه
فرهنگی شاعر را هدایت می‌کنند:

خاص مردانست این حق‌های از مذهب جدا مذهب ما گرچه اکنون در کف زورآزماست
این کتاب آسمانی، وین تو، آخر شرم دار این تو، این آیین اسلام، آنچه می‌گویی کجاست؟
کی خدا پروانه بیداد را توشیح کرد کی پیمبر جنس زن را این چنین بیچاره خواست
گر محمد بود، جنت را به زیر پای زن هشت و با این گفته، مقداری ز جنس مرد کاست

گر پیمبر بود، زن را هم طراز مرد گفت وی بسا حق‌ها که او را داد و اکنون زیر پاست
(همان، ۸۵-۸۶)

آگاهی و تسلط شاعر بر قواعد اسلام و شریعت، آیات و احادیث، خود، ابتدا از اسباب
و سپس ابزاری در جهت مقابله با آنچه برخلاف آن در جریان است، محسوب می‌شود
و شاعر آزادی‌خواه را به فریاد حق‌خواهی وامی‌دارد:

خود طلاق ما به دست توست، اما آن طلاق گر ز دین، داری خبر، مردود ذات کبریاست
آیت «مثنی ثلاث» ار هست «ان خفتم» ز پی آیت «لن تستطیعوا» نیز فرمان خداست
آیت مثنی ثلاث ار جزئی از حق‌های توست آیت لن تستطیعوا نیز از حق‌های ماست
رو بدین فرمان نظر کن تا بدانی کان جواز تابع امری محال است ار تو را عقل و دهاست
(همان، ۸۶)

۳-۴. آزادی فردی

آزادی فردی به مواجهه شخص شاعر با احساسات درونی خویش، خانواده، اطرافیان و
جامعه مربوط می‌شود. در این مواجهه شخصی، مخاطب، افکار و صدای درونی شاعر
را می‌شنود که غالباً با خویش سخن می‌گوید. و ژاله قائم‌مقامی نیز، با خویش سخن
می‌گوید و بسیار می‌گوید. او از دردهایش، محرومیت‌هایش، آرزوهایش، دوری‌هایش،
تمایلاتش و حتی بارها و بارها از زیبایی‌اش سخن می‌گوید. در این قسم از آزادی نیز
شاعرانی چون ژاله قائم‌مقامی در حوزه شعر زنانه پیش‌رو، سنت‌شکن و راه‌گشا
بوده‌اند. جسارت، صراحت، عصیان و روحیه‌ی ژاله قائم‌مقامی که به عقیده‌ی پوران
فرخزاد و روح‌انگیز کراچی، به حق قابل مقایسه با فروغ فرخزاد است، بابت تازه در
بیان واقعیت جامعه‌ی سرپوشیده و درون‌خانوادگی شعر فارسی گشود و پیشینه‌ی شعر
زن در ایران را دگرگون کرد.

گاه ژاله به سرزنش مادر و پدر خویش می‌پردازد و از بی‌تدبیری آن‌ها گلایه می‌کند:
چه می‌شد آخر ای مادر، اگر شوهر نمی‌کردم گرفتار بلا خود را چه می‌شد گر نمی‌کردم
مگر بار گران بودیم و مشت استخوان ما پدر را پشت خم می‌کرد اگر شوهر نمی‌کردم

پدر را و تو را آوخ، گر اندک تجربت بودی من اکنون ناله از بی‌مهری اختر نمی‌کردم
(قائم مقامی، ۱۳۹۱: ۵۱)

و در خلال همین شکایت‌ها، به سهم اندک و روحیه قانع دختران هم‌روزگار خویش
نیز اشاره می‌کند:

بر آن گسترده خوان گویی چه بودم؟ گربه‌ای که غیر از لقمه‌ای نان خواهش دیگر نمی‌کردم
کوچک

هم‌چنین از این‌که اختیار و حق انتخاب را از او سلب کرده‌اند گلایه می‌کند:
گرفتم آب حیوان داشت بر کف یار بی‌چونم چه می‌شد گر من از این باده در ساغر نمی‌کردم
(همان، ۵۱)

«تکیه بر تنهایی و با اشیاء گفتگو کردن، نظیر تنهایی و بی‌هم‌زبانی همه‌ی اهل دل در این دنیای سرد و بی‌اعتنا است. چنان‌که صادق هدایت برای سایه‌ی خودش می‌نوشت که جلو چراغ به دیوار افتاده بود» (یوسفی، ۱۳۸۸: ۴۳۶) در بسیاری از اشعار، شاعر از طریق گفتگو با اشیاء، به بیان احساسات فردی خود از طریق درد دل با اشیای بی‌جان به‌سان شخصی جان‌دار می‌پردازد و چنان با مهارت این کار را انجام می‌دهد که نظیرش را کمتر می‌توان یافت. در ترکیب‌بند "خواهش از آینه" و در قصاید "درد دل با آینه"، "شب وحشت"، "زن و آینه"، "درد دل با سماور"، "گفتگو با چرخ خیاطی" و «گله از شانه» و نیز شعر «فرگیسو» گفت‌وگوهای شنیدنی در خصوص بیان احساسات زنانه شاعر صورت گرفته است. تجربه‌هایی زنانه که تلاش او برای یافتن هویت در جامعه را حکایت می‌کند. او برای بازیابی هویت مستقل زنانه از زبان شاعرانه ویژه‌ای بهره می‌جوید که نشان دهنده تجربیات زنانه او هست. یکی از نشانه‌های کاربرد چنین زبانی گفتگو با اشیاء زنانه در زبان شعر است.

گفتگو با اشیاء زنانه در شعر، به نوعی از نوشتار اشاره دارد که در آن اشیاء به عنوان نمادهایی برای بیان تجربه‌های عاطفی و مفاهیم عمیق زنانه به کار می‌رود. این نوع از شعرها به تلاش زنان برای یافتن هویت خود در جامعه و نقش و جایگاه ایشان

اشاره می‌کند. استفاده از چنین زبانی در شعر کلاسیک متداول نبود ولی در اشعار محلی که اغلب سرایندگانی ناشناس دارند می‌توان نشانه‌هایی از این زبان بازیافت (اسماعیلی، ۱۴۰۱)

یکی دیگر از جلوه‌های مهم رفتار آزادی‌جویانه ژاله قائم‌مقامی زمانی است که وی از تمنیات انسان در قامت یک زن سخن می‌گوید؛ درباره زن می‌نویسد: «عفتی با شهوت بی‌اعتدال آمیخته» (قائم‌مقامی، ۱۳۹۱: ۵۹) و یا در جایی دیگر:

زن هم آخر چون تو ای ز انصاف دور خواهشی دارد که گاهش رهزن است
چند کوشد با هوس مرتاض‌وش کاین شراب زن‌ربا، مردافکن است
(قائم‌مقامی، ۱۳۹۱: ۱۸۵)

در اشعاری مانند شعر «حسود» و یا «پاسخ دندان‌شکن» که شاعر با دیگرانی چون عم‌زاده‌اش و یا مردی که شش سال همسایه او است سخن می‌گوید نیز صراحت لهجه و نوع مواجهه‌اش قابل توجه است.

دست و پایی، همتی، شوری، قیامی، کوششی شهر هستی، جان من، جز عرصه نآورد نیست
آخر ای زن جنبشی کن تا ببیند عالمی کانچه ما را هست هم زان بیشتر در مرد نیست
(قائم‌مقامی، ۱۳۹۱: ۴۷)

او، زنان را به اتحاد و جنبش دعوت می‌کند و تلاش و نیروی جامعه غربی را برای ایشان مثال می‌زند و با وجود این‌که او را در خلال کتب و مقالات، گوشه‌گیر و منزوی شناخته‌ایم، به ما یادآور می‌شود که چه بسا این انزواگزینی نیز یک انتخاب آزادانه است و وی به مسائل و آنچه در ایران و خارج از ایران در حال رخداد است، آگاهی دارد:

اجتماعی هست و نیرویی زنان را در فرنگ در دیار ما هم از زن جمع گردد، فرد نیست
(همان)

کانچه گفتم بر فرنگستانیان شاید و باید چو آنان زیستن
(همان، ۶۵)

خوش بدی گر زنان به ناخن مهر پشت هم نوع خود بخارندی
یا به دست اراده تخم امید در دل یک‌دگر بکارندی

یا پی اخذ حق رفته ز دست دسستی از آسستین برآرندی
یا چو مردان در این سرای غرور خویشتن را کسی شمارندی
کفش توفیق پیش پا باشد گر زنان پشت هم بدارندی
(همان، ۱۹۴)

این روحیه یک مبارز است که راه فتح را در عبور از شکست‌ها می‌داند و نهیب می‌زند که اگر از این مسیر گذر نکنید، محکوم به تحمل شرایط تحمیل شده هستید:
فتح را با عزم و همت، از شکست آری به ورنه آه خویش را با ناله سودا می‌کنی
دست
(همان، ۹۵)

از دیگر جلوه‌های اشعار دارای درون‌مایه آزادی سیاسی، نقد و نکوهش رفتارهای استبدادی حاکمان است. ژاله در بسیاری از موارد، اعتراضات خود را از ره طنز بیان می‌کند، در ادامه بیت فوق، چنین می‌گوید:

ژاله شب نزدیک شد برخیز و فکر و سمه باش بر کدامین مستمع باب سخن وا می‌کنی
حاکمی، میری، وزیری، مملکت‌داری، چه‌ای؟ کاینهمه بحث از نظام ملک دارا می‌کنی

ژاله در نگرش آزادی سیاسی خود، به ابزاری که در جامعه به طور محسوس یا غیر محسوس، زنان را مقید می‌کند و آنان را در جریانی از جنس اجبار می‌اندازد، می‌تازد. برای مثال و در ذیل پرداختن به امور محسوس، چندین بار به موضوع حجاب می‌پردازد و آن را ابزاری محدودکننده برای زنان می‌داند که در یک مبارزه سیاسی می‌تواند نقش‌آفرین باشد.

چادر و روبند ما گر آیت تحقیر ماست آتشی خصمانه در روبند و در چادر زنم
زن اگر در ملک ما خوارست، هیچم عار نیست نازنین خاریست کش گل کرده و بر سر زنم
(قائم مقامی، ۱۳۹۱: ۱۶۴)

شاعر در این زمینه با گروهی از شاعران عصر مشروطه که وجود حجاب را عامل محدودیت زنان می‌دانستند؛ همراه و هم عقیده است. گروهی از شاعران این دوره به نقد محدودیت‌های زنان پرداخته، خواستار تغییرات فرهنگی و اجتماعی بسیاری در

مسائل مربوط به زنان بودند. ایشان حجاب زنان را مانع فعالیت‌های اجتماعی و رشد فرهنگی زنان می‌دانستند به همین دلیل با حجاب مخالفت می‌کردند. ژاله قائم مقامی در ابیات زیر به وضوح بیان می‌کند که مقابله وی با «چادر» از باب دیدگاه شخصی یا اعتقادی نیست بلکه این تقابل در برابر وسایلی است که مانع تحقق افراد برای رسیدن به اهداف است:

تا نپنداری که چادر سدّ راه توسّ از آنک از سیّه چادر برآمد نعره و غوغای من
ور تو را دامن گرفت، آتش به چادر در فکن گو مرا کافر شناسد شیخ ازین فتوای من
(همان، ۱۷۷-۱۷۸)

آفرین بر همتش، (وان همت از ما دور باد) آتشی مردانه در روبند و در چادر زده
(همان، ۱۴۶)

در شعر «در چاهسار حرم» شاعر اعتراض خود از آنچه وی را دچار محرومیت و محدودیت می‌کند با مهارتی عجیب و دقتی ظریف بیان می‌کند و در انتهای شعر با استفاده از واژگانی نظیر «عسس»، «شکنجه»، «دست حق» و یا «بند گران» به اعتراض خود عینیت سیاسی و اجتماعی بیشتری می‌بخشد و هم‌چنین سعی می‌کند در انتها به هرآنچه در شعر بیان کرده است، جامعه طلب بپوشاند:

دیوارهای حرم بر فرقدان زده سر پوشیده راه نظر، بسته ره نفسم
سر تا قدم، شرفم، اما چو کج‌روشان هم بسته قفسم، هم خسته عسسم
گر فتنه هوسم، این حبس و زجر بس است ور غول راهزنم، بند و شکنجه بسم
ای دست حق به در آی، وز پای زن بگشای آن بندهای گران، کاین است ملتسم
(همان، ۸۰-۸۱)

هم‌چنین در ذیل امور نامحسوس، در مواردی می‌بینیم که شاعر تمایل به تساوی حقوق زن و مرد به مثابه یک انسان دارد. برای مثال در یکی از ابیات با وجود غلبه تفکر آزادی‌طلبی زنان، طنازانه به آن‌ها توصیه می‌کند که اگر شوهرتان با شما خوش‌رفتاری کرد، شما نیز با او خوش‌رفتاری نمایید و این نشان از میل بالقوه شاعر به زیستن در جامعه‌ای برابر و توسعه‌یافته می‌دهد.

گرچه ممکن نیست یک ار شویتان کرد نیکویی شمایان هم کنید
(همان، ۱۹۸)

شعر «تصویر هستی» از معدود اشعار ژاله است که ضمن توضیح دربارهٔ «کیستی» یا «چیستی» زن و مرد، هر دوی آن‌ها را وبال یکدیگر می‌خواند و در جمع‌بندی شعر، «نیک» بودن را خصوصیت یکی از آن دو معرفی نمی‌کند:

کج‌نوا تر مرد از زن، بی‌وفاتر زن ز مرد این بد آن بدتر وبال اندر وبال آمیخته
ور یکی زان هر دو نیک افتاد (کاین خود نادر است) خاک ناپاکی است با آب زلال آمیخته
(همان، ۶۱)

هم چنین است وقتی که به فرزند به دنیا نیامدهٔ خود توصیه می‌کند که پا در قلمرو گیتی نگذارد، این توصیه از باب جنسیت نیست.

ای نهان در سینه‌ی من، ای دوم فرزند من گر پسر یا دختری، فارغ شو از پیوند من
(همان، ۶۷)

یکی دیگر از مواردی که شاعر در ذیل امور نامحسوس، آن را ابزار و عاملی برای تبعیض در جامعه سیاسی و اجتماعی می‌داند، اهمیت دانش و علم‌اندوزی است و این عرصه را میدانی جهت مبارزه می‌داند چنان‌که ضمن تفاخر به دانش خود، مردان را به نبرد علمی دعوت می‌کند.

مردی ار در فرهٔ علم است، این میدان و گوی دانشی مردا بیا تا خامه بر دفتر زخم
(همان، ۱۶۳)

او خود را در این میدان، برنده می‌داند و با اعتماد بر خود، چنین پیش‌بینی می‌کند:
پر کند ای مرد آخر گوش سنگین تو را منطق گویای من شعر بلند آوای من
باش تا بینی که زن را با همه فرسودگی صورتی بخشد نو آئین طبع معنی‌زای من
در ره احقاق حق خویش و حق نوع خویش رسم و آئین مدارا نیست در دنیای من
(همان، ۱۷۴-۱۷۵)

ژاله قائم مقامی شاعر است و شعر او «نمودار قریحه‌یی ست تابناک و فطری شاعرانه» (یوسفی، ۱۳۸۴: ۸۰) او نیک می‌داند که در استخدام واژگان ولو با به کارگیری کلماتی که بیانگر محرومیت و محدودیت است در عواطف مخاطبان خویش نفوذ کند و از این رهگذر به طرح مسئله و تهییج خواننده بپردازد.

داخل آدم نباشد جنس زن تا شمایش داخل آدم کنی
(همان، ۱۹۷)

رو بسته، دست بسته، زبان بسته، بسته چشم آخر حقیر کیست اگر زن حقیر نیست؟
(همان، ۱۲۲)

تأکید و تعمد شاعر در تکرار کلمه‌ی «بسته» و نسبت «حقیر» دادن به کسی که در دنیای بسته‌ی محدودیت و محرومیت زندگی می‌کند، تکیه بر قصد ویژه شاعر دارد، او درد را با جزئیات بیان می‌کند، به جای این که بگوید شخصی در این مکان زندانی است، می‌گوید چشمی بسته است، دستی بسته است، رویی بسته است و حتی زبانی بسته است و این خود نشان از احساس درد عمیقی است که جسم و روح وی را احاطه کرده است.

«حبسیات» و بیان گلایه‌هایی که محصول مبارزات آزادی‌خواهانه است نیز مرتبه دیگری از ادبیات آزادی‌خواهانه سیاسی است. «تاریخ، گواه صادق مردان و زنانی است که نه به کیفر گناهان، بلکه به کینه ستمگران و بدخواهان و چنگال تعصب کژاندیشان و جاهلان و عواملی دیگر، روانه زندان‌ها شدند. در این میان، سیاست بزرگ‌ترین نقش را بازی می‌کند؛ دین و مخالفت با آداب و رسوم به ترتیب پس از سیاست، مهم‌ترین عوامل در سوق دادن شاعران و ادیبان به ظلمت زندان‌ها است» (آباد، ۱۳۸۰: ۴۲). ژاله نیز خود را در حبس می‌بیند و قوانین از پیش تعیین شده سیاسی و اجتماعی یا عرفی را چون زنجیری بر دست و پای زنان می‌داند:

خواهرم پرسید فرق مرد و زن در چیست؟ گفتم

گویمت این قصه را با نکته‌ای سربسته اما

در دکان آفرینش جنس ما و اوست یکسان

عمر ما طی می‌شود در کیسه‌ای در بسته اما

تا برون آید زن از این محبس مردآفریده

دست و پا باید، که هست ای جان خواهر، بسته اما

(قائم مقامی، ۱۳۹۱: ۶۲)

آن سوی محبس من، شهری و غلغل‌هایست

ویحک به شهرم و شهر، بیرون ز دسترس

(همان، ۸۰)

۲-۳. آزادی اجتماعی

آزادی اجتماعی را در شعر عالم‌تاج مشخصاً می‌توان در اشعار فراوان او در خصوص آزادی زنان در بازه زمانی زیست وی یعنی در محیط سنتی عصر قاجار و تقابل آن با تجددخواهی عهد پهلوی جست‌وجو نمود. بازتاب این تقابل اجتماعی و تفکر آزادی‌جوی شاعر در بسیاری از اشعار قابل ملاحظه است.

در ابیات زیر شاعر رفتار تبعیض‌آمیز جامعه را در برابر دو جنس بشر یعنی زن و مرد، برنمی‌تابد و زبان به اعتراض می‌گشاید:

چندین هزار مرد به شاهی رسیده‌اند در این بزرگ‌عالم و یک زن وزیر نیست
از شاهی و وزارت و سرداری سپاه بگذر که یک ضعیفه‌ی مدبر دبیر نیست

(قائم مقامی، ۱۳۹۱: ۱۲۱)

کار بد، بد باشد اما بهر زن کز بهر مرد زشت، زیبا، ناروا، جایز، خطاکاری سزااست
کار مردان را قیاس از خویشتن ای زن مگیر در نوشتن شیر شیر و در نیستان اردهاست
خاص مردانست این حقهای از مذهب جدا مذهب ما گرچه اکنون در کف زور آزماست

(همان، ۸۴-۸۵)

کج‌پویی ظریفان، پروانه کژی نیست بد، بد بود، گر از توست ای بدگهر ور از من
(همان، ۱۵۸)

ممکن است بسیاری از صاحبان اندیشه، اشعار ژاله را صرفاً در زمره گله‌گذاری شاعری با روحیه‌ای حساس و بیان نارضایتی و شکایات جا بدهند لکن از خلال همان باقی‌مانده اشعاری که بعد از مرگ ژاله منتشر شده است؛ قدرمسلّم می‌توان به اعتقاد عالم‌تاج مبنی بر تأثیر اندیشه آگاهی‌بخش در ایجاد تغییرات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی پی برد و افق اندیشه او را فراتر از زمان حیات وی واکاوی نمود.

فکر من مافوق عصر و عصر من مادون عقل زین تغابن شاید ار خود را به آتش در زخم
(همان، ۱۶۲)

شاعر با ذهنی آگاه و روشن، آزادی را طلب می‌کند و راه دستیابی به آن را نیز خرد و دانش و مطالعه می‌داند.

من ز دنیا رفته‌ام ای نازنین آیندگان رفتگان را جز کتاب و گفته، راه آورد نیست
(همان، ۴۹)

شاعر آزادی‌خواه از قید و شرط، از ساختن با هرگونه شرایطی و به اصطلاح برده بودن، از بایدها و نبایدها، از امرها و نهی‌ها و از هر آنچه که چوب "ها" نگهبان آن باشد، بیزار است.

زیستن با قیدها، با شرطها قصه کوتاه با دو صد «ها» زیستن
(همان، ۶۶)

او با اجبار زندگی کردن را فقط زنده بودن، می‌داند و گویی از زیستن به معنای «زیستن» تصور و آرزویی دارد که آن را هرگز قابل قیاس با آنچه که موجود است، نمی‌بید و معتقد است که «فرق دارد زیستن با زیستن». چنین است که این معنی را تکرار می‌کند:

پس حیات من غم‌آگین دفتریست داستان مرگ و عنوان، زیستن
(همان، ۶۴)

اگرچه «حمایت آزادی‌خواهان و پیشگامان همراه توانست محدودیت‌ها و محرومیت‌های زن را در جامعه‌ای که جهل و خرافات و خودکامگی حاکم بود تا اندازه‌ای کاهش دهد اما نتوانست ساختار وضعیت او را دگرگون سازد. با تمام تلاش‌هایی که اصلاحگران و زنان برای تغییر جایگاه زن ایرانی در مشروطه انجام دادند، بر طبق بند ۱۰ قانون مشروطیت به زنان حق رأی داده نشد و آن‌ها در ردیف مجرمانی چون قاتلان، دزدان، کلاهبرداران ورشکسته و... قرار گرفتند» (کراچی، ۱۳۷۴: ۸۷). ژاله چندین بار زن بودن در جامعه خویش را جرم انگاری ادبی نموده است:

بس سربلند کسم، اما به جرم زنی در خاندان بشر گویی که هیچ‌کسم
(قائم مقامی، ۱۳۹۱: ۷۹)

گویمت بی‌پرده چون در پرده‌ام جرم زن در ملک ما، زن بودن است
(همان، ۱۸۴)

باید توجه داشت که «آزادی با ذهنیت مردم سر و کار دارد» (لقمان، ۱۳۹۳: ۱۲۵). روشنفکران، آزادی‌طلبان، اندیشمندان و به طور کل «مشروطیت، ممکن است نتوانسته باشد به خیلی از خواست‌های اساسی‌اش دست یابد و به تعبیری در برخی جنبه‌ها شکست خورده باشد، اما استمرار این خواست‌ها هنوز با ما حضور دارد» (همان، ۱۲۳). در شعرهای «پیام به نامدگان»، «پیش‌گویی درباره آزادی زنان» و «پیام به زنان آینده» و هم‌چنین در خلال برخی دیگر از اشعار عالم‌تاج، اشعاری را می‌خوانیم که در آن‌ها جریان‌های فکری و اجتماعی مدرن جهان و ایران در خصوص حقوق و آزادی و آزادی‌خواهی زنان پیش‌بینی شده است. در شعر «پیام به نامدگان» گویی با بیانیه‌ای تأثیرگذار مواجه هستیم که در آن به زیبایی از شرح رنج زنان عبور می‌کند و ظاهراً تصاویر نغز و دلنشین از آن سوی تاریخ را برای آنان آرزو می‌کند و فی‌الواقع نوید و بشارت می‌دهد:

هله، ای در جهان نیامدگان هستی ما ز مرگ بدتر بود

رنج ما را اگر نوشتندی
مرگ در کام ما، ز تلخی عمر
روزگار شما نیامدگان
خانه عیش ما سیه‌دل بود
شاخ آملتان همیشه بهار
بر شما دختران آینده
از سرشک غم و نشاط شراب
اختران را اگر اثر باشد
زن برون آید از اسارت مرد
من نگویم که همچو ما، آن مرد
قرنها بوده جنس زن مقهور

مثنوی را هزار دفتر بود
دلنشین تر ز شهد و شکر بود
به امید خدای خوشتر باد
کاخ عمر شما منور باد
نخل امیدتان برآور باد
زندگی جمله نور و شکر باد
چشمتان خشک و کامتان تر باد
روزتان خوش ز سیر اختر باد
ور فراتر نشد، برابر باد
خار در پای و خاک بر سر باد
قرنها جنس زن مظفر باد

(قائم مقامی، ۱۳۹۱: ۱۹۰-۱۹۲)

۳-۳. آزادی فرهنگی

جدال کهنه سنت و مدرنیته جان تازه‌ای می‌گیرد و اینبار در جامعه آزادی‌خواهی در آثار روشنفکران، مبارزان و آزادی‌طلبان جلوه می‌کند. داریوش آشوری معتقد است «رابطه زبان و فرهنگ دوسویه و در هم تنیده است. فرهنگ برحسب نیازها و فضای خود زبان می‌آفریند یا زبان خود را فضای ویژه می‌بخشد» (لقمان، ۱۳۹۳: ۲۷۵-۲۷۶). ژاله قائم‌مقامی در زمانه‌ای زیست که مجال بهره‌برداری از رابطه دوسویه زبان و فرهنگ فراهم بود و او از آن هر دو بهره برد. شاعر آزادی‌خواه، با نگاهی به گذشته و چشمی به آینده، در جست‌وجوی چیزی تازه در زمان حال می‌گردد. اگرچه بنا بر گفته دکتر آجودانی «دو مانع دینی و سیاسی به مانند سد سکندر در برابر این اندیشه‌ها ایستاده بود» (همان، ۱۱۳) و «در فضای این نوع ترس و لرزها، از «آزادی اندیشیدن» سخن گفتن، نوعی ساده‌دلی است» (آجودانی، ۱۳۸۴: ۱۳۵). لیک شاعر آزادی‌خواه، گاه مذهب را مورد انتقادهای تند و صریح قرار می‌دهد و گاه اجتماع را هدف می‌گیرد. او

جویای آزادی است و «جویای آزادی باید بتواند به خود قائم باشد. آنچه را که آسان است، برنگزیند بلکه به سراغ دشواری‌ها برود، دشواری‌هایی که خواهنده و جوینده‌ی بسیار ندارند» (ناتل خانلری، ۱۳۴۵: ۱۲۰). او بارها به قواعد و سنن و سیاست‌های عرف و شرع اعتراض کرده است:

شرط تزویرار بود نه سالگی در دین ما هم بلوغ جسمی و عقلی دو شرط دیگر است در دگر جا دختر نه ساله، گر بالغ شود جان خواهر، جای آن سودا نه در این کشور است دختر نه ساله شوهر را چه می‌داند که چیست کی عروسک‌باز را جامه‌ی عروسی درخور است (قائم مقامی، ۱۳۹۱: ۱۴۹)

مردست قیّم من و امثال ما، که او زن را صغیر داند اگر خود کبیر نیست (همان، ۱۲۲)

مرد اگر مجنون شود از شور عشق زن رواست زانکه او مردست و کارش برتر از چون و چراست لیک اگر اندک هوایی در سر زن راه‌یافت قتل او شرعا هم ار جایز نشد، عرفا رواست (همان، ۸۳)

قسمت ما زین مسلمانان ایمان ناشناس غیر اشک گرم و آه سرد و روی زرد نیست قید عفت، قید سنت، قید شرع و قید عرف زینت پای زن است از بهر پای مرد نیست (همان، ۴۷)

ژاله به انتقاد از مذهب در لابه‌لای احکام می‌پردازد که نشان از آگاهی وی از آنچه مورد خواست او است می‌دهد و صرفاً به بیان گلایه‌های کلی و طعنه‌های گذرا به شرع و عرف بسنده نمی‌کند. او که خود قربانی وصلتی اجباری است، نگاهی متفاوت به این مقوله دارد:

ازدواج شرعی اندر عهد کفر اندوز ما چیست، می‌دانی؟ حرامی با حلال آمیخته ازدواج شرعی است این یا زنایی شرع رنگ نی، غلط گفتم نکاحی با نکال آمیخته (همان، ۶۱)

در جای دیگر نیز از تعبیر "نن‌فروشی" در مقابل ازدواجی چنین، استفاده می‌کند:

تن‌فروشی باشد این یا ازدواج جان‌سپاری باشد این یا زیستن
(همان، ۶۶)

البته ژاله بارها در خلال اشعارش بیان کرده است که تقابل وی با اساس شریعت نیست بلکه با شارعان تندرو و کج‌روش یا به عبارتی با متشارعانی است که اکثریت جامعه فرهنگی شاعر را هدایت می‌کنند:

خاص مردانست این حق‌های از مذهب جدا مذهب ما گرچه اکنون در کف زورآزماست
این کتاب آسمانی، وین تو، آخر شرم دار این تو، این آیین اسلام، آنچه می‌گویی کجاست؟
کی خدا پروانه بیداد را توشیح کرد کی پیمبر جنس زن را این چنین بیچاره خواست
گر محمد بود، جنت را به زیر پای زن هشت و با این گفته، مقداری ز جنس مرد کاست
گر پیمبر بود، زن را هم‌طراز مرد گفت وی بسا حق‌ها که او را داد و اکنون زیر پاست
(همان، ۸۵-۸۶)

آگاهی و تسلط شاعر بر قواعد اسلام و شریعت، آیات و احادیث، خود، ابتدا از اسباب و سپس ابزاری در جهت مقابله با آنچه برخلاف آن در جریان است، محسوب می‌شود و شاعر آزادی‌خواه را به فریاد حق‌خواهی وامی‌دارد:

خود طلاق ما به دست توست، اما آن طلاق گر ز دین، داری خبر، مردود ذات کبریاست
آیت «مثنی ثلاث» ار هست «ان خفتم» ز پی آیت «لن تستطیعوا» نیز فرمان خداست
آیت مثنی ثلاث ار جزئی از حق‌های توست آیت لن تستطیعوا نیز از حق‌های ماست
رو بدین فرمان نظر کن تا بدانی کان جواز تابع امری محال است ار تو را عقل و دهاست
(همان، ۸۶)

۴-۳. آزادی فردی

آزادی فردی به مواجهه شخص شاعر با احساسات درونی خویش، خانواده، اطرافیان و جامعه مربوط می‌شود. در این مواجهه شخصی، مخاطب، افکار و صدای درونی شاعر را می‌شنود که غالباً با خویش سخن می‌گوید. و ژاله قائم‌مقامی نیز، با خویش سخن می‌گوید. او از دردهایش، محرومیت‌هایش، آرزوهایش، دوری‌هایش، تمایلاتش و حتی

بارها و بارها از زیبایی‌اش سخن می‌گوید. در این قسم از آزادی نیز شاعرانی چون ژاله قائم‌مقامی در حوزه شعر زنانه پیش‌رو، سنت‌شکن و راه‌گشا بوده‌اند. جسارت، صراحت، عصیان و روحیه‌ی ژاله قائم‌مقامی که به عقیده‌ی پوران فرخزاد و روح‌انگیز کراچی، به حق قابل مقایسه با فروغ فرخزاد است، بابت تازه در بیان واقعیت جامعه‌ی سرپوشیده و درون‌خانوادگی شعر فارسی گشود و پیشینه‌ی شعر زن در ایران را دگرگون کرد.

گاه ژاله به سرزنش مادر و پدر خویش می‌پردازد و از بی‌تدبیری آن‌ها گلایه می‌کند: چه می‌شد آخر ای مادر، اگر شوهر نمی‌کردم گرفتار بلا خود را چه می‌شد گر نمی‌کردم مگر بار گران بودیم و مشت استخوان ما پدر را پشت خم می‌کرد اگر شوهر نمی‌کردم پدر را و تو را آوخ، گر اندک تجربت بودی من اکنون ناله از بی‌مهری اختر نمی‌کردم (قائم‌مقامی، ۱۳۹۱: ۵۱)

و در خلال همین شکایت‌ها، به سهم اندک و روحیهٔ قانع دختران هم‌روزگار خویش نیز اشاره می‌کند:

بر آن گسترده خوان گویی چه بودم؟ که غیر از لقمه‌ای نان خواهش دیگر گربه‌ای کوچک نمی‌کردم

هم‌چنین از این‌که اختیار و حق انتخاب را از او سلب کرده‌اند گلایه می‌کند: گرفتم آب حیوان داشت بر کف یار چه می‌شد گر من از این باده در ساغر بی‌چونم نمی‌کردم

(همان، ۵۱)

«تکیه بر تنهایی و با اشیاء گفتگو کردن، نظیر تنهایی و بی‌هم‌زبانی همه‌ی اهل دل در این دنیای سرد و بی‌اعتنا است. چنان‌که صادق هدایت برای سایه‌ی خودش می‌نوشت که جلو چراغ به دیوار افتاده بود» (یوسفی، ۱۳۸۸: ۴۳۶) در بسیاری از اشعار، شاعر از طریق گفتگو با اشیاء، به بیان احساسات فردی خود از طریق درد دل با اشیای بی‌جان به‌سان شخصی جان‌دار می‌پردازد و چنان با مهارت این کار را انجام می‌دهد که نظیرش

را کمتر می‌توان یافت. در ترکیب‌بند "خواهش از آینه" و در قصاید "درد دل با آینه"، "شب وحشت"، "زن و آینه"، "درد دل با سماور"، "گفتگو با چرخ خیاطی" و «گله از شانه» و نیز شعر «فرگیسو» گفت‌وگوهای شنیدنی در خصوص بیان احساسات زنانه شاعر صورت گرفته است. تجربه‌هایی زنانه که تلاش او برای یافتن هویت در جامعه را حکایت می‌کند. او برای بازیابی هویت مستقل زنانه از زبان شاعرانه ویژه‌ای بهره می‌جوید که نشان دهنده تجربیات زنانه او هست. یکی از نشانه‌های کاربرد چنین زبانی گفتگو با اشیاء زنانه در زبان شعر است.

گفتگو با اشیاء زنانه در شعر، به نوعی از نوشتار اشاره دارد که در آن اشیاء به عنوان نمادهایی برای بیان تجربه‌های عاطفی و مفاهیم عمیق زنانه به کار می‌رود. این نوع از شعرها به تلاش زنان برای یافتن هویت خود در جامعه و نقش و جایگاه ایشان اشاره می‌کند. استفاده از چنین زبانی در شعر کلاسیک متداول نبود ولی در اشعار محلی که اغلب سرایندگانی ناشناس دارند می‌توان نشانه‌هایی از این زبان بازیافت (اسماعیلی، ۱۴۰۱)

یکی دیگر از جلوه‌های مهم رفتار آزادی‌جویانه ژاله قائم‌مقامی زمانی است که وی از تمنیات انسان در قامت یک زن سخن می‌گوید؛ درباره زن می‌نویسد: «عفتی با شهوت بی‌اعتدال آمیخته» (قائم‌مقامی، ۱۳۹۱_ ص ۵۹) و یا در جایی دیگر:

زن هم آخر چون تو ای ز انصاف دور خواهشی دارد که گاهش رهزن است
چند کوشد با هوس متراض‌وش کاین شراب زن‌ربا، مردافکن است
(قائم‌مقامی، ۱۳۹۱: ۱۸۵)

در اشعاری مانند شعر «حسود» و یا «پاسخ دندان‌شکن» که شاعر با دیگرانی چون عم‌زاده‌اش و یا مردی که شش سال همسایه او است سخن می‌گوید نیز صراحت لهجه و نوع مواجه‌اش قابل توجه است.

۴. نتیجه‌گیری

ژاله قائم مقامی شاعری آزادی خواه است. بررسی مفهوم آزادی در اشعار او نشان داد که شاعر برداشتی گسترده از این مفهوم دارد. این مفهوم در شعر او در چهار بخش آزادی سیاسی، آزادی اجتماعی، آزادی فرهنگی و آزادی فردی قابل مشاهده است. ژاله قائم مقامی زنان را به اتحاد با یکدیگر و تلاش در برابر جریان‌های محدود کننده حاکم دعوت می‌کند. او با حجاب مخالفت می‌کند و در این مخالفت با بسیاری از اندیشمندان هم‌عصر خود همراه و هم عقیده است. که حجاب را مانع فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی زنان می‌دانستند. برابری حقوقی زنان و مردان در اجتماع از دیگر مطالبات ژاله قائم مقامی است. او به رفتار تبعیض‌آمیز جامعه در برابر زنان و مردان خرده می‌گیرد و دستیابی به خرد، دانش و آگاهی را راه رسیدن به آزادی فکری و آگاهی عمومی می‌داند. شاعر به مسائل مربوط به زنان که در عرف جامعه جریان دارد؛ همچون کودک همسری دختران و شرایط نامناسب ازدواج و طلاق برای دختران و زنان، اعتراض می‌کند. او در این اعتراض متشرعانی را که هدایت‌گر بخش فرهنگی جامعه هستند، مورد بازخواست قرار می‌دهد. شاعر از دردها، محرومیت‌ها، آرزوها، تمایلات حتی زیبایی‌اش سخن می‌گوید. جسارت او در بیان احساسات زنانه‌اش قابل مقایسه با فروغ فرخزاد است که بابت تازه در شعر زنانه گشود. در این زمینه به گفتگو با اشیاء زنانه چون سماور، آینه و چرخ خیاطی می‌پردازد و از زبانی بهره می‌گیرد تا بتواند تجربه‌های عاطفی و مفاهیم زنانه را منتقل سازد. استفاده از این زبان اگرچه در شعرهای محلی ایران سابقه دارد اما در شعرهای رسمی فارسی بی سابقه است.

منابع

- آباد، مرضیه. (۱۳۸۰). حبسیه‌سرایی در ادب عربی از آغاز تا عصر حاضر. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد - شماره ۲۹۴.
- آجودانی، ماشالله. (۱۳۸۴). مشروطه/ایرانی. تهران: اختران.

- آهوری، مروارید؛ هاشمی، سید محمد؛ رنجبر، مقصود. (۱۴۰۱). آزادی از منظر لیبرالیسم و مارکسیسم: با تأکید بر آرای برلین و مارکس. (۱۴۰۱). فصلنامه علمی پژوهش حقوق عمومی، دوره ۲۴، شماره ۷۷، صص ۱۰۹-۱۴۰. doi: (<https://doi.org/10.22054/qjpl.2021.44563.2200>)
- اسماعیلی، زیبا. (۱۴۰۱). نشانه‌های زبان زنانه در بایاتی‌های آذربایجان. روان‌شناسی فرهنگی زن (زن و فرهنگ سابق)، دوره ۱۴، شماره ۵۱، صص ۳۱-۴۵ (۱۴۹۵۷۳۹) / <https://civilica.com/doc/>
- پژمان بختیاری، حسین. (۱۳۹۱). دیوان ژاله قائم مقامی. تهران: گل‌آذین.
- حجازی، بنفشه. (۱۳۸۲). تذکره اندرونی - شرح احوال و شعر شاعران زن در عصر قاجار تا پهلوی اول، تهران: قصیده‌سرا.
- حجازی، بنفشه. (۱۳۹۴). زنان مؤدب - تاریخ شعر و ادب زنان ایران زمین از آغاز تا ۱۳۲۰ شمسی، تهران: قصیده‌سرا.
- رشادی، علی‌اکبر. (۱۳۸۸). آزادی. الهیات نامه. سال سوم، شماره هفتم، صص ۷۳-۸۸. (<https://ensani.ir/fa/article/188819>)
- سلیمانی دهکردی، کریم؛ رفعتی پناه مهرآبادی، مهدی. (۱۳۹۳). مفهوم آزادی نزد روشنفکران ایرانی پیش از انقلاب مشروطه. نشریه مطالعات تاریخ فرهنگی، سال ششم، شماره ۲۲، صص ۵۳-۷۶. (<https://ensani.ir/fa/article/34289>)
- کراچی، روح‌انگیز. (۱۳۷۴). اندیشه‌نگاران زن در شعر مشروطه، تهران: دانشگاه الزهرا (س).
- کراچی، روح‌انگیز. (۱۳۸۳). عالم‌تاج قائم‌مقامی (ژاله) و هفت بررسی، شیراز: داستان‌سرا.
- لقمان، مسعود. (۱۳۹۳). ایران در گذر روزگاران، تهران: شوراآفرین.
- ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۴۵). مباحث هنری و ادبی شعر و هنر، تهران: شرکت سهامی ایران.

- نفر، ابوالفضل. (۱۳۸۸). اومانيسم چیست؟. نشریه رشد معلم، شماره ۲۴۵، صص ۲۱-۲۳.
- نوری، نظام‌الدین. (۱۳۸۶). مکاتب ادبی جهان از اوانیميسم تا ایماترِيسم، ساری: زهره.
- یوسفی، غلامحسین. (۱۳۸۴). اولین شاعر فمنیست ایران: ژاله قائم‌مقامی. حافظ، شماره ۲۱، صص ۸۰-۸۲. (<http://noo.rs/XpZgY>)
- یوسفی، غلامحسین. (۱۳۸۸). چشمه‌ی روشن (دیداری با شاعران)، تهران: علمی.

حق کاوی در ادبیاتِ واقعیت و واقعیتِ ادبیات با تکیه بر زندگی و آثار

پژمان بختیاری

نادر پورارشاد^۱

چکیده

ادبیات، واقعیت دارد و واقعیت نیز ادبیات. ادبیاتِ واقعیت و واقعیتِ ادبیات در پیوند با همدیگرند. این حقیقت در زندگی و آثار پژمان بختیاری، آشکارا نمود می‌یابد. حق نیز یکی از مبانی و جزئی از مؤلفه‌های ادبیاتِ واقعیت و واقعیتِ ادبیات است. مقاله حاضر با روش توصیف و تحلیل به واکاوی حق در ادبیاتِ واقعیت و واقعیتِ ادبیات زندگی و آثار پژمان بختیاری پرداخته و به این نتیجه رسیده که پرداخت‌ها و دریافت‌ها از زندگی و آثار پژمان بختیاری بر مبنای حق و از منظر حقوق نیز امکان پذیر و گاه اجتناب ناپذیر است. از این منظر ابعاد و اعماق جدیدتری از زندگی و آثار پژمان بختیاری در پارادایم ادبیاتِ واقعیت و واقعیتِ ادبیات زمینه و فرصت تبیین و تحلیل می‌یابند.

واژه‌های کلیدی: ادبیاتِ واقعیت، پژمان بختیاری، واقعیتِ ادبیات

مقدمه

ادبیاتِ واقعیت، تعبیر، تصاویر، نوع نگاه‌ها به وقایع است به گونه‌ای که ابعاد و اعماق واقعیت را به خواننده منتقل کنند تا این که خواننده خود را در متن آن وقایع احساس کند. ادبیاتِ واقعیت، فرد و جامعه را آنگونه که هست معرفی می‌کند. بر این پایه گاه به اخلاق، دین‌مداری، حکمت و دانش نزدیک و گاه از آن فاصله می‌گیرد. گاه ذهن،

^۱ استادیار، گروه حقوق، واحد شهرکرد، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرکرد، ایران